

دغدغه‌های یک آموزگار

امید به بازسازی اعتماد از دست‌رفته



◀ **محمدرضا نیک‌نژاد**

● برای خرید الکل و مایع ضدعفونی‌کننده رفته بودم. کم‌وبیش کسانی که در داروخانه بودند، چنین چیزهایی را می‌خواستند. با تاکید چندباره بر نداشتن ماسک، هر یک از نیازمندی‌های بهداشتی را به شکل کاملا محدود به مشتریان ارائه می‌کرد. مردی وارد شد و درخواست ماسک کرد. خانم فروشنده گفت: ماسک نداریم. مرد گفت: برای ما نازید یا اصلا نازید؟ خانم فروشنده چپ‌چپ نگاه کرد و با تندی گفت: اصلا نداریم.

مرد که متوجه خشم در نگاه خانم شده بود، گفت: نه! دارید! اما نمی‌خواهید به من بفروشید! خانم گفت: من فروشنده‌ام و شما خریدار و جنس هم برای فروش، چرا نباید بفروشم؟ مرد گفت: برای آشنایان خودتان نگه می‌دارید! ... خلاصه مرد با چند دشنام دور از ادب داروخانه را ترک کرد و خانم فروشنده را با اعصابی خرد با دیگر مشتریان تنها گذاشت و ...

شوربختانه این ایام که در حال گذراندن روزهای سخت و بحرانی هستیم، بیشتر می‌توان شاخصه‌های اجتماعی- اخلاقی، دست‌اندرکاران، جامعه و شهروندان را دید و سنجید؛ شاخصه‌هایی که به سال‌ها آموزش و پرورش شهروندان در خانه و مدرسه و جامعه نیاز داشته و دارد. شاخصه‌هایی مانند اعتماد، راستگویی، از خودگذشتگی، همدردی، پاسخ‌گویی و ... که یکی، دو دهه است جای خود را در هدف‌های خرد و کلان آموزشی در برخی از ساختار آموزشی انسان‌محور و اخلاقی در جهان باز کرده و حتی کنش‌هایی آموزشی در مدرسه و کلاس برای توان‌بخشی آنها طراحی و ارائه شده است و ... اما خب! تا کنکور و تست و معدل مانده چرا باید چنین آموزش‌هایی داشته باشیم؟! مهم آینده موفقیت‌آمیز فرزندانمان در کار و حرفه و البته پول‌سازی است! ما را چه به آموزش‌های کارآمد انسانی- اخلاقی؟! بگذریم!

البته بی‌اعتمادی میان دست‌اندرکاران و شهروندان ده‌ها برابر بی‌اعتمادی میان شهروندان نسبت به یکدیگر است و این چیزی نیست که بشود آن را پنهان کرد. حتما دیده‌اید که فلان مسئول می‌آید و می‌گوید دچار بیماری کرونا شده است و هزاران پیام از شهروندان می‌آید که نه بابا دروغ می‌گویید!



گرچه چنین بی‌اعتمادی آسیب‌زایی میان دولت- ملت ریشه در تاریخ پرفراز و نشیب ایران و حتی جهان دارد اما نمی‌توان چشم بر برخی رفتارها و عملکردهای دست‌اندرکاران نیز بست! از سخنانی که هیچ اشاره‌ای به گرفتاری‌های یغریخ اقتصادی و روزافزون مردم و نشانه‌ای از همدردی با آنان ندارد تا پاس‌کاری اعلام شمار جان‌باختگان آیان و ماجرای هواپیما و ... در چنین شرایطی واقعا دست‌اندرکاران انتظار اعتماد دارند؟! سال‌هاست دلسوزان و منتقدان لایم‌تاکید می‌کنند صداوسیما باید بازتاب‌دهنده واقعیت‌های جامعه و دغدغه‌های مردم باشد و در عوض این نهاد تأثیرگذار مجموعه‌ای از شبکه‌هایی شده است که فقط منافع گروه اندکی از شهروندان را تأمین می‌کند و ...

اگر از همه پیامدهای درازمدت بی‌اعتمادی میان دست‌اندرکاران و مردم بگذریم، نمی‌توان در گستره‌هایی که با جان شهروندان سروکار دارند، از این بی‌اعتمادی چشم‌پوشیم. شوربختانه در شرایط نگران‌کننده کنونی بخش بزرگی از شهروندان به سخنان دست‌اندرکاران در زمینه بیماری کرونا بی‌اعتماد و آواره، توصیه‌ها، اهرکارها و بیگیری‌های آنان را نه در راستای حل مشکل، بلکه در ادامه پنهان‌کاری‌های می‌پندارند و چنین خطری بیش از ویروس کرونا دولت، جامعه و مردم را تهدید می‌کند. گمانی نیست که چنین وضعی نمی‌تواند و نباید ادامه یابد و جامعه نیازمند اعتمادسازی و اعتمادزایی است. شک می‌هم وجود ندارد که گره کار چه در کوتاه‌مدت و چه درازمدت به دست دولتمردان باز می‌شود. تا جامعه بیش از این از نبود اطمینان آسیب ندیده، باید آن را جبران کرد. امروز بیش از هر زمانی نیازمند امید هستیم، کاش در این زمینه نیز ناامیدمان نکنند!

شتر روزنامه

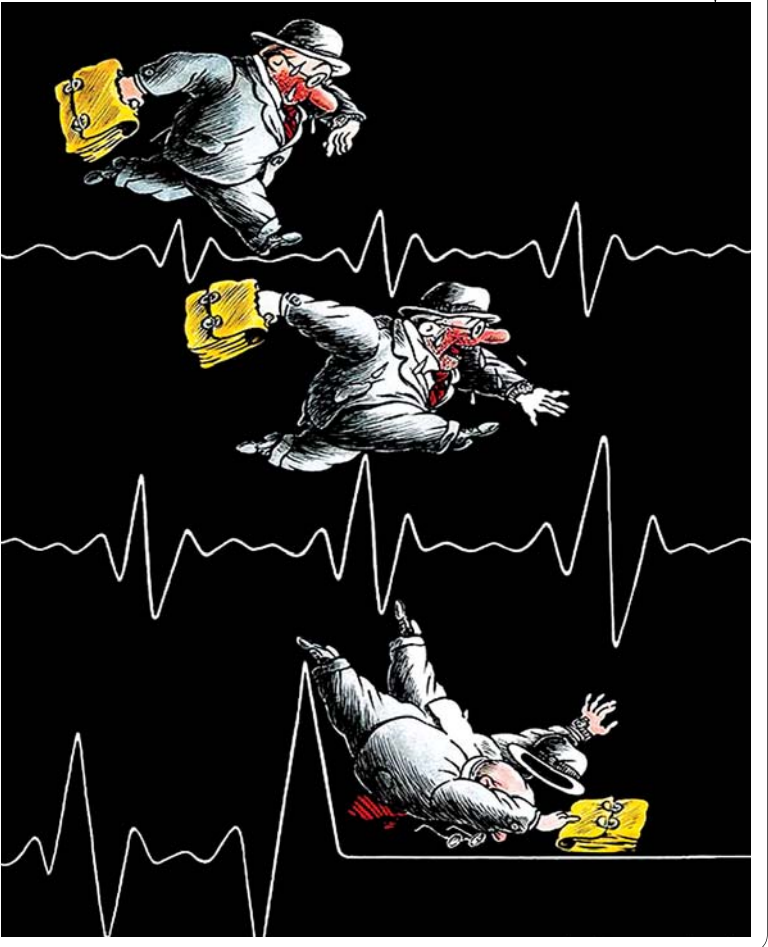
www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۹۸ • ۹ رجب ۱۴۴۱ • ۴ مارس ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۶۳ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۶ • اذان مغرب ۱۸:۲۱ • اذان صبح فردا ۵:۰۶ • طلوع آفتاب ۶:۲۹

روزنفرها

کارتون خواب

بیوری کوزوبوگین



کرونا

خاموشی شب‌های روشن رشت

سامان موحدی‌راد: اگرچه شیوع کرونا در ایران با نام قم و تهران گره خورده است، اما یکی دیگر از استان‌هایی که خیلی زود با این بیماری درگیر شد و حالا در جمع سه استان با درگیری بالا با این بیماری قرار دارد، استان گیلان است. اخبار فراوانی هم که از مراجع رسمی و غیررسمی درباره وضعیت گیلان در روزهای گذشته منتشر شده مؤید این نکته است که استان گیلان روزهای سختی را در آستانه نوروز می‌گذراند. یاسر یکی از اهالی رشت است که درباره وضعیت شهر در این روزها می‌گوید که اگرچه رفت‌وآمد و ترافیک شهری به‌طرز محسوسی کاهش پیدا کرده اما به‌دلیل وضعیت اقتصادی مردم و نزدیکی به شب عید اصناف و بازاریاران همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. او می‌گوید در مجموع وضعیت رشت چوری نیست که اگر وارد آن شوید چیز عجیب‌وغریبی به نظرتان بیاید و جریان زندگی همچنان ادامه دارد. البته شاید محسوس‌ترین اتفاقی که افتاده این است که زندگی شبانه معروف رشت، چیزی که این شهر را به شهر شب‌های روشن معروف کرده بود و طرفداران زیادی بین اهالی شهر و توریست‌ها داشت، تقریبا تعطیل شده است. از حدود ساعت هشت به بعد دیگر نه از بساط‌های میدان شهرداری خبری هست و نه از شلوغی و تکیاوی پیاده‌راه فرهنگی شهر. نکته مهمی که یاسر در حرف‌هایش به آن اشاره می‌کند این است که به نظر می‌رسد رشتی‌ها مسئله کرونا را چندان جدی نگرفته‌اند و هرچه به سمت روستاها می‌رود، به‌دلیل سبک زندگی سنتی، نداشتن آگاهی یا جدی‌نگرفتن مسئله این سهل‌انگاری بیشتر از قبل هم به نظر می‌آید. گویا مسئله جدی‌نگرفتن بیماری در گیلان کمی هم جدی است و واکنش نماینده وزیر بهداشت در گیلان را هم درپی داشته است. مهدی شادنوش، نماینده وزیر بهداشت در گیلان، روز گذشته به شهروندان استان گیلان، به‌ویژه شهر رشت، تذکر داد و گفت: «مردم کرونا را جدی نگرفته‌اند. اگر مردم می‌خواهند گردش این ویروس سرموز در جامعه قطع شود، باید در خانه بمانند و این تنها راه است». یکی از نمودهای جدی‌نگرفتن این مسئله را می‌توان در بازارهای محلی رشت و سایر شهرهای این استان دید؛ جایی‌که مردم روستایی‌که تنها راه درآمدی‌شان فروش محصولات روستایی است، بدون هیچ محدودیتی همچنان در آن در حال فعالیت و دادوستد هستند. یکی از اهالی رشت می‌گوید که بازاری‌ها و دست‌فروش‌ها مجبورند برای تأمین مالی شب عیدشان به کار ادامه دهند و حتی کرونا هم مانع از فعالیت آنها نمی‌شود. یکی‌دیگر از خبرهایی که این روزها را رشت به گوش می‌رسد، پرشدن ظرفیت بیمارستان‌های این شهر است. ویدئوهای تأییدشده‌ای هم از تخلیه دو مدرسه بزرگ

در روزگاری به سر می‌بریم که شکل مسائل تغییر کرده است و گرفتار ابرمشکل‌ها و نگرانی‌های حاصل از آنها هستیم؛ از پیامدهای تغییرات اقلیمی گرفته تا گسترش ویروس کرونا در جهان که همگی تهدیدکننده زندگی و ثبات جوامع هستند. اینها مسائلی هستند که همه کشورها را کم و بیش درگیر می‌کنند اما میزان تلفاتی‌که به وارد می‌آورند، بستگی زیادی به ظرفیت هر کشور و به اصطلاح تاب‌آوری اجتماعی آن دارد. به نظر می‌رسد در اینجا شاهد قاعده‌ای باشیم مبنی بر اینکه هر چه یک کشور از توان درونی بیشتری برخوردار باشد، امکان مدیریت‌کردن بهتر ابرمشکل‌ها را خواهد داشت. بخشی از این توان درونی یا ظرفیت تاب‌آوری کشورها به امکانات مادی و سخت‌افزاری آنها برمی‌گردد اما بخشی دیگر مربوط می‌شود به انسجام و یکپارچگی اجتماعی. بخش دوم حتی از بخش اول هم مهم‌تر است زیرا بدون انسجام اجتماعی، ظرفیت بهره‌برداری از امکانات و منابع هم‌پایین خواهد بود. جامعه ازهم‌گسیخته و تکه‌تکه‌شده، توان همکاری میان‌بخشی خود را از دست می‌دهد و در مقابل مسائل و مشکلات به زانو درخواهد آمد. اما چه عواملی تهدیدکننده انسجام اجتماعی هستند؟ یکی از مهم‌ترین این عوامل، شکاف‌های جامعه یا چاک‌خوردگی‌های آن هستند که انسجام را تضعیف کرده و در مواردی می‌توانند آن را نابود کنند. به نظر می‌رسد جامعه ما با سه شکاف مهم روبرو باشد؛ شکاف اقتصادی مسئله قابل‌پنهانی نیست. روشن است که در این کشور عده اندکی پول‌های هنگفتی به جنگ می‌آورند و زندگی راحتی برای خود و خانواده در این‌ور و آن‌ور آب فراهم کرده‌اند. در کشوری که بهشت مالیات‌گریزی است و زور اداره مالیات فقط به حقوق‌بگیران می‌رسد، در کنار هزاران فرصت‌که نیوتیسم حاکم بر ادارات و قوانین و مقررات ناقص فراهم کرده، فرصت‌طلبان بقه‌سفید میدان فراخی را برای درآمد‌های سرشار در اختیار دارند. در دنیایی که کسب ثروت و مکتب بدل به یک ارزش جهانی شده است، نمی‌توان مال‌اندوزان را ملامت کرد، اما تحقق این ارزش بستگی زیادی به شفافیت و رقابتی‌بودن میدان عمل دارد. کسی مشکلی مثلا با صاحبان کسبه‌وکارهای نوینی چون اسنپ و دیجی‌کالا ندارد اما کسب درآمد از بالا‌رفتن ارز و رانت‌های تجاری بدون پرداخت سهم جامعه که همان مالیات است، قابل هضم برای وجدان جامعه نیست. شکاف اقتصادی هم درون شهرها و هم در پهنه سرزمین ملی قابل دیدن است. مناطقی مانند کردستان، سیستان و بلوچستان و ایلام هم پاره‌ای از همین کشورند اما سهمشان از درآمد‌ها فرصت‌ها اندک است. شکاف اقتصادی به راحتی قایق جامعه را در دنیای متلاطم امروز به سمت عدم تعادل می‌برد. شکاف اجتماعی، به نوعی بازتاب فضایی همان شکاف اقتصادی است. رشد گروه‌ها در دو حد افراطی سلسله‌مراتب اجتماعی و از میان‌رفتن گروه‌های واقع در میانه، نشانه این شکاف است. شکل‌گیری واقع ثروتمندان و فقرا و جدایی‌گزینی طبقاتی مسئله‌ای است که از دهه ۴۰ خورشیدی در پایتخت و به تدریج

سلام به فردا

مروری بر شکاف‌های جامعه ایران

تهدیدکننده‌های انسجام اجتماعی



◀ **حسین ایمانی‌جاجرمی**

در سایر شهرهای کشور آغاز شده و در سال‌های اخیر سرعت بیشتری گرفته است. گاهی حتی با اجرای بدون توجه به پیامدهای اجتماعی سیاست مسکن، دولت، خواسته یا ناخواسته، زمینه ایجاد کلن‌های تهیدست‌نشین را درون و بیرون شهرها فراهم کرده است. ثبات جامعه تا اندازه زیادی بستگی به کنار هم قرارگیری گروه‌های درآمدی بالا و پایین و حضور هم‌زمان آنها در فضاها و زیرساخت‌های اجتماعی مانند مدارس و پارک‌ها دارد. اما می‌توان به راحتی دید که چگونه مدارس گران‌قیمت خصوصی و تجمع آنها در منطقه‌ای خاص از شهر در کنار پولی‌شدن آموزش عالی، زمینه هر گونه اختلال و هم‌آمیزی طبقات اجتماعی را از میان می‌برد و نسل آینده این جامعه را به دو دسته اشراف و محرومان تقسیم خواهد کرد. تحقیقات مربوط به مسئله قطب‌بندی اجتماعی در جهان نشان می‌دهند که برای برخی والدین ثروتمند جذابیت عمده مدارس گران‌قیمت این است که فقرا نمی‌توانند از پس هزینه‌های آن برآیند. به عبارت دیگر، گروه‌های ثروتمند حتی چشم دیدن فقرا را هم ندارند و از آنها دوری می‌کنند. شکاف سیاسی هم سمن‌نگران‌کننده بعدی است. کیست که نداند سیاست عرصه اختلاف نظر و منافع میان گروه‌های سیاسی است با این حال تجربه کشورهای توسعه‌یافته نشان می‌دهد که کنار اختلاف همواره حوزه‌ها، سطوح و سازوکارهایی برای همکاری و تفاهم هم هست که جناح‌های سیاسی را گرد هم می‌آورد. آنچه در عرصه سیاسی، خطرناک است، شکل‌گیری قطب‌های افراطی در جامعه است که هریک خود را حق و طرف دیگر را باطل می‌دانند و هیچ نقطه اشتراکی را با حریف قبول ندارند. البته شکل‌گیری قطب‌های افراطی در عرصه سیاسی پدیده‌ای نگران‌کننده در سطح جهانی است. نمونه‌اش عرصه سیاست در آمریکاست که بعد از روی‌کارآمدن ترامپ به سمت افراط‌گرایی بیش تاخته است. با این حال ما باید بیشتر نگران جامعه خودمان باشیم. برای پیشگیری از افراط‌گرایی سیاسی باید عرصه سیاست جایی باشد که گروه‌های مختلف اجتماعی-اقتصادی، نمایندگانی در آن برای خود داشته باشند و گروه و دسته‌ای خود را حذف‌شده از عرصه سیاست‌گذاری ندانند. بستن فضای سیاسی و حذف گروه‌های رقیب ممکن است فوایدی کوتاه‌مدت داشته باشد؛ اما در درازمدت به دلیل پیامدهایی چون تعمیق شکاف سیاسی و از میان‌رفتن انسجام سیاسی، برای تعادل جامعه خطرناک است. کافی است نگاهی به انبوه کتاب‌های تاریخ شفاهی گذشته داشته باشیم که صریح و آشکار بستن فضای سیاسی به‌ویژه پس از تأسیس حزب رستاخیز را از اشتباهات بزرگ می‌دانند. اگرچه این شکاف‌ها هریک جداگانه توضیح داده شد اما اینها با هم مرتبط بوده و تقویت‌کننده یکدیگر هستند. این وظیفه نهاد سیاست است که مراقب تعادل جامعه و مانع شکل‌گیری شکاف‌ها در بدنه آن شود. از آنجایی که در این مسائل در جهان امروز مشترک‌اند، می‌توان از تجربه دیگران درس گرفت. برای مثال مهم نیست که کدام گروه سیاسی در بدنه دولت قرار می‌گیرد، مهم رفتار عام و بی‌طرفانه سازمان‌های دولتی است که تولید سرمایه اجتماعی و کارآمدی نهادی می‌کند. ایجاد و توسعه زیرساخت‌های اجتماعی هم می‌توانند تا اندازه زیادی به ترمیم شکاف‌های اجتماعی کمک کنند و راه‌حل شکاف‌های سیاسی هم آزادی بیان و امکان مشارکت گروه‌های مختلف در عرصه سیاست است.

قصه‌های شهر

تنها کوزه است که باقی می‌ماند!



◀ **گیتی مفردزاده**

اغلب مردم از خواندن رباعیات خیام به یاد گذرابودن عمر و دم غنیمت‌شمردن می‌افتند، اما من به یاد حسین گلستانی می‌افتم. شاید کمتر کسی از شما خوانندگان این سطور او را به یاد بیاورید، چه اشکالی دارد، خودش هم این را می‌دانست، برای همین بود که هر وقت بافت به داخل سالن تحریریه گل‌آقا می‌گذاشت، می‌گفت: کو‌کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش، یعنی هم اشاره نمکینی می‌کرد به آدم‌هایی که پشت میزشان نبودند و هم به شعر خیام که از فانی‌بودن آدمی می‌گفت. حسین گلستانی در اصل سرهنگ بود. شاید هم ما سرهنگ صداپیش می‌دریم چون در هر حال سال‌ها پیش یک منصب نظامی داشم و همین منصب باعث شد به داخل سالن گفتن ما واقع‌اش و نشان‌دادن چهره‌اش به شکل مکاتباتی تا پایان انتشار مجله توفیق برای آنها مطلب بفرستد و همکاری کند و نگذارد گرفتاری برایش درست شود. اما اگر برسیبید مگر با روحیه نظامی می‌شود طنز نوشت، باید بگویم نظم سربازی در همه شئون زندگی‌اش هویدا بود و به کار ما می‌آمد، می‌توانستیم ساعت میج دست را ساعت ورود و خروج او، چای‌خوردنش، بررسی نامه‌ها، تحویل پوشه‌ها و ... تنظیم کنیم. هر وقت صبح یک ساعت دیر به دفتر مجله گل‌آقا می‌رسید، می‌فهمیدی که اول برج است و برای چکاپ ماهانه‌اش رفته و رک دستش را هم می‌زدی، امکان نداشت یک دقیقه

رسانه

برای احمد درخشان، گرافیست مطبوعاتی غریب‌سپاری



◀ **مینو بدیعی**

● در روزهایی که اجبار خانه‌نشینی، روزگار ملال‌آوری را برایت تجسم کرده است، در روزهایی که آسمان سربی شهر، آواهای محزون درگذشت بیماران مبتلا به ویروس کرونا را تداعی می‌کند، در روزهایی که در گوشه حزن تنهایی در خانه به تکرار خاطرات غم‌انگیز نشسته‌ای، بار دیگر پیامی کوتاه تو را می‌لرزاند و حزن را در وجودت مانند دره‌های هوا وارد می‌کند: «شنیده‌ای دوستان از این دنیای خاکی پر کشید. کی؟ احمد درخشان، هنرمند و گرافیست ارزنده مطبوعاتی که بعد از مدت‌ها درد و ناراحتی، جان به جان‌افزین تسلیم کرد. وای...».

حالا در تنهایی و حزن ماندگار خانه نشست‌های و تکرار می‌کنی همه لحظات ملال‌آور را...

به یاد می‌آوری احمد درخشان را در روزهای جوانی، در ایام پرشروشور، در مجله رن روز که او نقاش و گرافیست آن بود. زهرا ابرامی‌ا از بیماری هنرمندی گفت که تاروپود جانش را بر تابلوهای نقاشی به تصویر کشیده است و از برگزاری نمایشگاهی که او یاری‌دهنده‌اش بوده است و تو برای ثبت آنچه در دل و جان احمد درخشان به سراغش رفتی و...



احمد ابراهیمی درخشان، متولد سال ۱۳۲۷ در شهر تبریز بود و تحصیلات متوسطه را در همین شهر به پایان رساند. او از کودکی گرایش زیادی به نقاشی داشت، به‌همین‌دلیل وارد هنرستان هنرهای زیبا در میرک تبریز شد. هنگامی که به‌طور ناگهانی با تمامی صورت و چهره بر زمین می‌افتد و بی‌هوش می‌شود در اواخر بهمن ۹۶، هیچ چیز نمی‌فهمد. او را به بیمارستان می‌رسانند و بعد از آزمایش‌های گوناگون مشخص می‌شود که توموری در سر اوست. در این شرایط برای مسئول و کسانی که پست بالایی در نهادهای فرهنگی و هنری کشور دارند فرقی نمی‌کند که یک هنرمند بیمار باشد یا نباشد.

احمد درخشان د ر سال ۴۹ به خدمت سربازی رفت و در سال ۵۱ خدمتش به پایان رسید. در سال ۱۳۵۳ در دانشکده هنرهای تزئینی سابق که بعد انقلاب به دانشگاه هنر تبدیل شد، رفت. سپس در یک شرکت تبلیغاتی مشغول به کار شد که در آنجا هنرمندان بزرگی نظیر عباس کیارستمی کار می‌کردند که او از حضورشان بهره‌ها برد. خودش می‌گفت: خوشبختانه یا بدبختانه شرکت‌های تبلیغاتی بعد از انقلاب تعطیل شدند و او مرکز تبلیغاتی ایران را به راه انداخت که طرح‌های آگهی‌های تبلیغاتی را چاپ می‌کرد. او در سال ۱۳۵۹ در مجله رن روز استخدام شد که ۱۶ سال در آنجا بود و در سال ۷۶ از گنجینه جدا شد. سپس به کارهای گرافیکی و طرح‌های روی جلد کتاب‌ها پرداخت و با چند ناشر کتاب همکاری کرد. هنرمند باشی و ۵۰ سال نقاشی آبرنگ در سبک‌های کلاسیک و طبیعت بی‌جان کار کنی و هنر تو را کسانی بپذیرند و قبول داشته باشند که اصلا ایرانی نیستند. احمد درخشان می‌گفت: نخستین‌بار در سال ۲۰۰۴ به سوئیس رفته بودم. من و خانواده‌ام را جایی در بالای کوه بردند و من در منظر نگاهم یک ویلا را دیدم و شروع به نقاشی کردم. مدتی در آنجا کار کردم و همه تابلوهای من به‌سرعت فروش رفت.

پرسیدم: چرا آنجا نماندید؟

- به خاطر اینکه ابزار کار گران بود. بوم را در آنجا با پول خودمان ۶۰ هزار تومان می‌خریدم، در اینجا سه هزار تومان بیشتر قیمت ندارد.

وی ادامه می‌دهد: بار دیگر حدود دو ماه پیش هم به سوئیس رفتم که پیشنهاد کار را برای نقاشی‌های روی دیوارها به من دادند و حتی رئیس بانک سوئیس پیشنهاد داد که هرجا کار ساختمانی انجام می‌دهند، من نقاشی‌های روی دیوار آنها را بکشم. هنرمندی که خارج از کشور آتارش را می‌خرند، در جامعه خودش شناخته‌شده نیست و این شاید حرفی تکراری باشد؛ اما حتی هزینه جراحی تومور مغزی احمد درخشان را هیچ نهادی تقبل نکرده که بپردازد. همسر درخشان گفت: فقط گفته‌اند - یعنی تأمین اجتماعی - گفته است ۱۴ میلیون تومان از مخارج جراحی را می‌پردازند! اکنون در گوشه‌ای از بهشت زهرا معغوم که این روزها اندوه‌ده‌تر از قبل است، احمد درخشان با همه استعداد و هنرش خفته است. مردمانی می‌آیند و می‌روند و گاهی به سنگ زهرهای قدیمی خیره می‌شوند. مردمانی که نمی‌دانند زیر این خاک‌های سرد و سیاه چه جان‌های شیشه‌ای آرمیده‌اند.

علیرضا عابدی، عکاس قدیمی و همکار سال‌های دور و پر از تلاش، پیامی را برایش ارسال می‌کند: سلام خانم بدیعی، روح زنده‌یاد مادر گرمی‌تان سعاد، من امروز در بهشت زهرا شاهد غریب‌سپاری دوست و همکارمان در خاک سرد گورستان شهر بودم.